

نقد و بررسی کتاب

عباس میلانی

Amanat, Abbas. *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah Qajar and the Question of Iranian Monarchy 1851-1896*. University of California Press and Mage Publishers, Washington D.C. 1997. 536 pages

عباس امانت
قبلة عالم: ناصرالدین شاه
و مسأله پادشاهی ایران
(۱۸۵۱-۱۸۹۶)

قبلة عالم به قلم آقای امانت استاد تاریخ دانشگاه ییل (Yale) تازه ترین کتابی ست که در این زمینه به زبان انگلیسی منتشر شده است. موضوع اصلی کتاب قبلة عالم تاریخ بیست سال اول حکومت ناصرالدین شاه است. مؤلف بررسی دوره دوم دولت ناصری را، که از قضا دورانی سخت پر تلاطم بود، به فرصت و تحقیقی دیگر وا گذاشته اند. از این جهت می توان عنوان کتاب آقای امانت را از دو جنبه، اندکی نارسا دانست. نخست آن که، به نظر من "Pivot of the Universe" ترجمه چندان مناسبی برای مفهوم «قبلة عالم» نیست. Pivot، به عنوان یک واژه، خالی از هرگونه هاله مذهبی ست و صرفاً این نکته را افاده می کند که جهان بر گرد شاه می گردد. در مقابل، در مفهوم «قبلة» نه تنها نوعی مشروعیت الهی که سیطره جهانی مستر است - مثل «هلال ماه» که نماد اسلام است و در آن این گمان را مستر می توان دانست که نور اسلام، خواهی

نخواهی، بر همه جهان تاییدن خواهد گرفت.^۲ در مفهوم «قبله عالم» نیز همین نوع جهانشمولی مستتر است. البته به حکم انصاف باید این نکته را هم اذعان کنم که هرچه در ذهن خود جستم، ترجمه مناسبی برای «قبله عالم» نیافتم. دیگر این که از عنوان کتاب، یعنی «ناصرالدین شاه قاجار و مسأله پادشاهی ایران (۱۸۵۱-۱۸۹۶)» چنین بر می آید که گویی تمام دوران سلطنت ناصرالدین شاه در این کتاب بررسی شده، در حالی که واقعتاً جز این است.

کتاب مشتمل بر ۹ بخش، یک موخره چهل صفحه ای، و یک کتابشناسی مفصل پنجاه صفحه ای است. مقدمه کتاب دورنمایی ست از چگونگی آغاز سلسله قاجار و شرایط اجتماعی ایران در اوایل سده هجدهم. بخشهای اول و دوم، دوران کودکی و ولیعهدی ناصرالدین میرزا را در بر می گیرد. آن جاست که مطالبی درباره تنهایی دوران کودکی ناصرالدین میرزا سی خوانیم و می بینیم که او تا دوازده سالگی عمده به ترکی آذربایجانی سخن می گفت و از زبان شعر و ادب فارسی بهره چندانی نداشت (ص ۶۲)* در می یابیم که از محبت پدری سخت محروم بود. بخشی از این بی محبتی ظاهراً حاصل این امر بود که محمد شاه گمان می کرد ناصرالدین میرزا فرزند مشروع او نیست (ص ۴۲). در همین صفحات است که با چهره ملک جهان آشنا می شویم که مادرشازاده جوان بود و در تاریخ به عنوان مهد علیا شهرت یافت و از «پر نفوذترین زنان عصر قاجار» بود (ص ۳۱). اهل شعر بود و خطی خوش و استقلال رأی تمام داشت. نه تنها به مردان زمان باجی نمی داد بلکه با تدبیر و حيله گری و سیاست، بسیاری از قدرتمندترین مردان عصر قاجار را به زانو درآورد. در به تخت نشاندن ناصرالدین میرزا نقشی اساسی بازی کرد؛ در تدارک قتل امیرکبیر فعال مایشاء بود. آقاخان نوری را هم در کشمشکهای پشت پرده دریاری مات کرد (ص ۲۲۰). همه این قدرت را به رغم این واقعتاً به دست آورد که به ولننگاری شهرت داشت و حتی شایع بود که با برادرش، عیسی خان قوآنلو، رابطه نامشروع داشت (ص ۴۱).

چند و چون تربیت شاهزاده جوان موضوع اصلی بخش دوم کتاب است. آقای امانت با دقتی به راستی ستودنی نه تنها سیاهه ای از کتابهایی که ولیعهد در جوانی خوانده بود فراهم کرده اند، بلکه اغلب توضیحی هم در باب مضمون هریک از این آثار نوشته اند. به علاوه، نشان داده اند که ناصرالدین میرزا از سویی تحت تأثیر «مادام گلساز» بود که هم به ولیعهد

* هر جا در متن به شماره صفحه ای اشاره شده، مراد صفحات کتاب قبله عالم است.

فرانسه می آموخت و هم به او کلیاتی درباره تاریخ و جغرافیای اروپا می گفت. از سوی دیگر، ناصرالدین میرزا، آن چنان که رسم دربار قاجار بود، نزد «ملاباشی» نیز تعلیم می گرفت که محمود نظام العلما نام داشت و گویا تمایلاتی به مذهب شیخیه و گوشه چشمی به تصوف نیز داشت (ص ۶۰). می بینیم که شاهزاده جوان گاه در جوانی ترجمه تسوجی از هزار و یک شب را می خواند و از آن آیین «رزم و بزم» شاهانه می آموخت و گاه در شعر سروش اصفهانی غور می کرد. شاید ارادت عمیقش به حضرت علی را باید نتیجه نفوذی دانست که از همین اشعار پذیرفته بود (ص ۷۹). می خوانیم که گرچه ولیعهد متونی چون خصال الملوک و تحفة ناصری می خواند، اما «عهدنامه حضرت علی با مالک اشتر» در شاه تأثیری ماندگار داشت (ص ۷۰).

چهار صفحه آخر بخش دوم کتاب (۸۴-۸۸) به شرح ماجرای مجلسی تخصیص یافته است که در تبریز و در حضور ولیعهد تشکیل شد و در آن برخی از علمای شیعی سید محمد علی باب را به محاکمه گونه ای کشیدند و از او درباره قواعد صرف و نحو عربی و آیات قرآن و جغرافیای اروپا پرسیدند تا صحت دعاویش را بسنجند. از آن جا که آقای امانت کتاب مفصل و مستقلاً درباره جنبش باب نوشته اند^۳ (و برخی از اهل فن آن را «بی شک مهمترین کتاب مربوط به جنبش باب» خوانده اند)^۴ این بار قضیه این جنبش را به ایجاز و اجمالی کامل برگزار کرده و در آن نشان داده اند که چگونه به تدریج محمد علی باب که در آغاز می گفت مهدی موعود است سرانجام داعیه پیامبری یافت و در این تطور رخدادهای تبریز اهمیتی ویژه داشت.

در بررسی حال و هوای مناظره تبریز، آقای امانت گاه به تلویح، و زمانی به تصریح، چنین استدلال می کنند که شاهزاده جوان، دست کم در آغاز این نشست، گوشه چشمی موافق به اندیشه های باب داشت. این همه انعطاف نظر نزد سلطان صاحبقران به نظرم غریب می آمد. می نویسند: «در آغاز شاهزاده آشکارا نسبت به باب و دعاوی پیامبرانه او موضعی مردد (Ambivalent) داشت» (ص ۸۵). مستند آقای امانت برای این «موضع مردد» صفحاتی از روضة الصفای ناصری و نقطة الکاف است. وقتی صفحات مربوط به این مناظره را در این دو کتاب خواندم، در هیچ کدام نشانی از «موضع مردد» ولیعهد نیافتم. در روضة الصفای ناصری می خوانیم که:

در هنگام جلوس در مجلس حضور حضرت شاهزاده معظم ولیعهد مکرم، او [باب] را بر خود مقدم

نشانید و حضرت ولیعهد با وی توجه و التفات فرمود.^۵

استنباط من از فحوای کلام راوی این است که شاهزاده جوان، بر سیل احترام به باب، و

در حالی که دیگران حتی حاضر نبودند در آن مجلس جایی برای نشستن وی بدهند، او را در کنار خود جای داد. به علاوه، به روایت این کتاب نظام العلماء به باب گفت که:

اگر معلوم گردید که شما باید منصب کفشداری را به من دهید [...] و حضرت شاهزاده معظم
مفخم ولیعهد فرمودند که ما هم این مستد را به شما که باید و می گذاریم.^۱

به گمان آقای امانت این گفتار شاهزاده «حکایت از تأثیر باب بر ذهن» ناصرالدین میرزا داشت (ص ۸۶). به گمان من می توان به راحتی از این سطور تعبیری یکسره متفاوت کرد. می توان گمان برد که شاهزاده هم، مانند ملاباشی، دعاوی باب را به جد نگرفته بود.

شرح نفطة الکاف از این نشست حتی بیش از روضة الصفاى ناصری حکایت از عناد و «سوء ادب»^۲ حضار دارد. آن جا می خوانیم که:

حضرت خداوندی [...] وارد مجلس شدند و سلام نمودند جوابی دادند صدر مجلس را ولیعهد
نشسته بود بعد از آن ملاباشی [...] و جمیع مجلس ملو بود [...] آن جناب به قدر دقیقه ای
ایستاده بودند و احدی جا به ایشان نمی داد.^۳

در این کتاب حتی اشاره ای هم به «مقدم نشانیدن» و توجه و التفات مذکور در روضة الصفا
نمی بینیم.

بخشهای سوم و چهارم کتاب قبله عالم، مسأله تاجگذاری ناصرالدین شاه و چند و چون
رابطه شاه جوان و صدراعظمش، میرزا تقی خان امیرکبیر، را در بر می گیرد. در می یابیم
که دربار قاجار در آن زمان حتی برای تأمین مخارج سفر ولیعهد به تهران بودجه کافی
نداشت. پس ناچار شدند برای حل این مشکل از تجار تبریز وامی بگیرند. در این زمینه،
برخی از جریئات روایت آقای امانت با آنچه بیشتر در روایت آقای فریدون آدمیت در
کتاب امیرکبیر و ایران آمده تفاوت دارد. مثلاً، به گفته آقای آدمیت، پیش از دیگران
انگلیس ها ناصرالدین میرزا را از مرگ پدر مطلع کردند.^۴ ولی آقای امانت با استناد
به کتاب سفری به دربار سلطان صاحبقران که در اصل در آلمان چاپ شد و در سال ۱۹۸۸
ترجمه فارسی آن در تهران انتشار یافت، نشان می دهند که نخستین راوی خبر روسها بودند.
به رغم تب و تابی که مرگ محمد شاه در تهران پدید آورده بود، و به رغم این واقعیت
که هر لحظه بیم آن می رفت مدعی تازه ای برای سلطنت قد علم کند، ناصرالدین میرزا،
به جای تعجیل در حرکت به سوی تهران، حکم کرد که ساعت ورودش به تهران را منجمان
تعیین کنند (ص ۱۰۰). اعتقاد به علم احکام نجوم یکی از اجزای ماندگار شخصیت
ناصرالدین شاه بود. آقای امانت در عین حال به تشکیل هیأتی به نام «مجلس امرای
جمهوری» اشاره می کنند. «مجلس» در تهران تشکیل شد و خود را نماینده تمام جناحهای

دربار قاجار می دانست و می خواست تا آمدن شاه امنیت شهر را تأمین کند (ص ۹۵). مهدعلیا نماینده شاه در این «مجلس» بود. به علاوه، به گفته آقای امانت، این نخستین باری بود که واژه «جمهور» حتی در مفهوم محدودی که از آن مراد می شد، در واژگان سیاسی زبان فارسی به کار گرفته شد. در همین بخش در عین حال شرحی اجمالی از مراسم تاجگذاری ناصرالدین شاه می خوانیم. همانطور که بعد از عصر صفویه، مشروعیت سلطنت در ایران از سویی در گرو اسلام پناهی شاه، و از سویی دیگر به ریشه دوهزار ساله پادشاهی تأویل پذیر بود. شاه جوان هم در مراسم تاجگذاری خویش، به اقتضای پایه های دوگانه مشروعیت سلطنت، تاج کیانی بر سر و شمشیری منسوب به حضرت مهدی بر کمر داشت (ص ۱۰۰).

ناصرالدین شاه سلطنت خویش را بیش از هر کس مدیون مادرش مهدعلیا و میرزا تقی خان امیر نظام بود. لاجرم به محض آن که به تخت سلطنت نشست، میرزا تقی خان را به پاس خدماتش به «صدارت» منصوب کرد و «اتابک اعظم» و «شخص اول» مملکتش خواند (ص ۱۰۱). سبک کار ریشه یاب آقای امانت در قیله عالم را می توان در نحوه بررسی قضیه نصب و عزل امیرکبیر نیز سراغ کرد. کفایتش نمی کند که بگویند میرزا تقی خان به اتابک اعظمی منصوب شد. در عین حال سابقه تاریخی واژه «اتابک» و «صدر اعظم» را نشان می دهند. می گویند در تاریخ ایران اسلامی دو نوع وزارت به چشم می خورد. یکی وزارت تفویضی بود که در آن قدرت یکسره در دست وزیر قرار داشت و دیگری وزارت تنفیذی بود (ص ۱۰۸) که در آن صدر اعظم صرفاً آلت فعل شاه بود و قدرت چندانی نداشت. امیرکبیر زمانی به صدارت رسید که شاه جوان وزیری تفویضی می خواست. قتلش مصادف با زمانی شد که شاه خود مزه قدرت را چشیده بود و صرفاً وزیری تنفیذی می طلبید. در عین حال به گفته آقای امانت قتل وزیر در ایران اسلامی سستی دیرینه داشت. برای بسیاری از شاهانی که چون ناصرالدین میرزا در جوانی به سلطنت نشستند، انگار وزیرکشی از اسباب ضروری بلوغ سیاسی بود. هم قدر قدرتی شاه را تثبیت می کرد، هم از مدعیان قدرت و توده مردم زهر چشم می گرفت. تنشهایی که در دوران بهلوی میان محمدرضا شاه و کسانی چون قوام و مصدق پدیدار شد هم، به گمان آقای امانت، همه مؤید این نکته اند که حتی بعد از انقلاب مشروطه هم معضل رابطه شاه و وزیر در ایران حل نشده باقی ماند.

تصویر آقای امانت از میرزا تقی خان خالی از هر گونه غلو و قهرمان پرستی است. امیرکبیری که در قیله عالم می شناسیم هم سجایای سیاسی و شخصی فراوان داشت، هم نقطه ضعفهایی. از سویی حاضر بود به دستور شاه، برای تثبیت قدرت سیاسی خودش،

همسرش را طلاق گوید و با ملکزاده خانم، ملقب به عزت الدوله، که سیزده ساله و تنها خواهر تنی شاه بود ازدواج کند. از سوی دیگر، با صراحت و جرأتی حیرت آوردر برابر خواستهای نامشروع شاه و درباریان فاسد می ایستاد. مآل اندیش و اصلاح طلب و ایران دوست و بیگانه ستیز بود. در عین حال سودای تمرکز قدرت را هم در سر می پروراند و گاه تند مزاج و بی درایت بود.

می توان گفت که در برخی جزئیات، و نیز در وجوهی از ارزیابی کلی مقام تاریخی امیر کبیر، روایت آقای امانت از میرزا تقی خان با آنچه بیشتر در کتاب امیر کبیر و ایران آقای آدمیت خوانده ایم تفاوت دارد. شاید مهمترین تفاوت را باید در این نکته دانست که به روایت آقای آدمیت، امیر گفته بود، «مجالم ندادند، و الا خیال کنسلیطوسیون داشتم».^{۱۰} امیر کبیر آقای امانت در عین اصلاح طلبی، در اساس خواستار «شاهی مقتدر» بود (ص ۱۳۱). به ناصرالدین شاه توصیه می کرد که شاه عباس را سرمشق کار خود بداند (ص ۲۰۴). وقتی «مجلس امرای جمهوری» را سد راه تمرکز قدرت خود دید، بساطش را با قاطعیت برچید.

تفاوتهای جزئی میان این دو روایت هم فراوانند. عزت الدوله آقای آدمیت شانزده ساله بود^{۱۱} (نه سیزده ساله). آقای آدمیت می نویسد، «اسناد ما حکایت از این می کند که امیر هیچ گاه در اندیشه پناهندگی به سفارت خارجی نبود».^{۱۲} ولی در قیله عالم، آقای امانت با استناد به اسناد وزارت امور خارجه روسیه چنین استدلال می کنند که امیر، از بیم جان خود، مذاکراتی در این زمینه انجام داد و متأسفانه هیچ کدام ره به جایی نبرد و حاج علی خان، پیشخدمت خاصه شاه، به فرمان قیله عالم به کاشان رفت تا «میرزا تقی خان فراهانی را راحت نماید»،^{۱۳} و با مرگ امیر بر ایران رفت آنچه رفت. بخت ما ایرانیان است که امروزه، به اعتبار دو روایت مختلف از سوی دو مورخ معتبر و کاردان، می توانیم پیچیدگیهای شخصیت و سرنوشت امیر کبیر را بهتر بشناسیم.

بخش پنجم کتاب روال به قدرت رسیدن آقاخان نوری و جریان کشتار شقاوت آمیر بایان را در بر می گیرد. این قتل عام نتیجه سوء قصد یکی از پیروان باب علیه شاه بود. آقای امانت معتقدند که این سوء قصد اهمیتی تاریخی داشت. می گویند که این نخستین باری بود که کسی از میان توده مردم به قتل یک شاه ایرانی کمر بست (۲۰۶). ولی مگر قاتلان آقا محمد خان قاجار از توده مردم نبودند؟

در همین زمینه، ایشان بعد از اشاراتی به نقش امیر کبیر در سرکوب شدید جنبش باب، که به گمان من از نقطه های تاریک زندگی امیر کبیرش باید دانست، می نویسند که امیر با

این کار «ناخواسته راه را برای تثبیت قدرت علما در سالهای باقیمانده آن سده و ادوار بعد» باز کرد (ص ۱۶۸). مبنای این حکم تاریخی سخت مهم چندان روشن نیست. اگر به مهمترین رخدادهای «سالهای باقیمانده آن سده» نگاه کنیم و مثلاً چند و چون نقش روحانیون را در مسأله رژی و جنبش مشروطه در نظر بگیریم، گمان نکنم بتوانیم ادعا کنیم که امیر «راه را برای تثبیت قدرت علما» باز کرد. همان طوری که آقای آدمیت در کتاب خود پیرامون واقعه رژی نشان داده اند و آقای امانت هم خود در قلمرو عالم صحت این گفتار را تأیید کرده اند در ماجرای رژی روحانیون زمانی به صف مبارزه پیوستند که دریافتند سکوتشان از لحاظ سیاسی زیانمند خواهد بود. به علاوه، خود آقای امانت هم چند صفحه بعد به ایجاد «مصلحت خانه» اشاره می کنند و یادآور می شوند که شاه بیست و پنج عضو این انجمن را خود منصوب کرد و در این میان تنها یک روحانی بود که آن هم «ملاباشی»، معلم دوران جوانی شاه بود (ص ۳۵۶). آیا این واقعتاً را چگونه می توان با حکم مربوط به «تثبیت قدرت» علما وفق داد؟

در بخش پنجم، سوای بررسی جنبش باب، نکات جالبی هم درباره قضیه به قدرت رسیدن و عزل آقاخان نوری می یابیم. می بینیم که مهدعلیا با استفاده از شایعه همدلی آقاخان با بایان صدراعظم جدید را مات کرد (ص ۲۲۰). از استخدام منجمانی مطلع می شویم که «ساعت سعد و نحس هر کار شاه، حتی ساعات عشقبازیش» را تعیین می کردند (ص ۲۴۰). نفوذ این منجمان به حدی بود که حتی در کار تعویض صدراعظم هم بی تأثیر نبودند. چنان که به شاه گفته بودند بقای سلطنتش در گروی آن است که هر هفت سال یک بار صدراعظمش را عوض کند. لاجرم، بعد از هفت سال، آقاخان نوری، که خود پس از حکومت هفت ساله امیر کبیر مصدر کار شده بود، از کار برکنار شد.

بخشهای ششم و هفتم که یکی «سوداهای جوانی» و دیگری «بازی قدرت» نام دارد هر دو از مفصل ترین بخشهای کتاب اند و محور بحث هر دو، مسأله روابط خارجی ناصرالدین شاه به طور عام، و جنگ ایران و انگلیس به طور خاص است. در شب ۲۷ نوامبر ۱۸۵۵، که شب تولد حضرت محمد بود، شاه جوان خوابی دید. آقای امانت مضمون این خواب را از متن نامه ای دریافت کرده اند که شاه در ۱۸ ربیع الاول ۱۲۷۲ / ۲۸ نوامبر ۱۸۵۵ به آقاخان نوری نوشت و متن آن را در کتابخانه بریتانیا بدین شرح یافته اند: در باغی دلگشا قدم می زد. درختی سترگ در وسط باغ بود و «درخت ویکتوریا» نام داشت و به قول شاه این درخت «همان کشور و سلطنت» انگلیس بود. «دستور دادم درخت را از بیخ برکنند» (ص ۲۶۵). در همین دوران بود که شاه سر مشق خود را در سطح جهانی در ناپلئون، و در

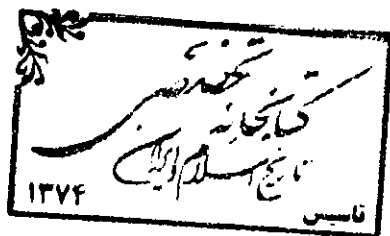
سطح داخلی در نادرشاه جستجو می‌کرد و به تصریح می‌گفت حاضر نیست سلطان حسین ثانی باشد. می‌خواست با آوردن فرانسه و امریکا به ایران وزنه‌ای در برابر انگلیس ایجاد کند. اما اینها گویی همه «سودهای جوانی» بود.

انگلیس‌ها که استقلال رأی شاه جوان را بر نمی‌تاییدند، منتظر فرصت بودند تا از او زهر چشمی بگیرند. محاصره هرات که تا آن زمان جزء «ممالک محروسه ایران» بود این فرصت را در اختیارشان گذاشت. به ایران حمله نظامی کردند و طولی نکشید که ناتوانی نیروهای ایرانی در برابر ارتش مجهز انگلیس حتی برای «خاقان بن خاقان» هم مسجل شد. شاه نه تنها سپر انداخت و فکر بر کندن «درخت ویکتوریا» را از سر به در کرد، بلکه به گفته آقای امانت، از آن پس عزمش جزم شد که دیگر هرگز به مصاف انگلیس‌ها نرود (ص ۲۰۸). وصف «قبلة عالم» از این جریانات یکی از غم‌بارترین صفحات کتاب است.

می‌بینیم که چگونه مأموران انگلیس در مراسلات دیپلماتیک، ایرانیان را «ملتی بی ایمان و دمدمی مزاج» می‌خوانند (ص ۲۲۰) و مدعی‌اند که «ایرانیان به خصوص آنان که مصدر کارند، تنها زبان زور می‌فهمند» (ص ۲۲۲). می‌خوانیم که چطور سفیر انگلیس، با تکیه به شکست نظامی ایران، از هیچ اقدامی در جهت تحقیر هرچه بیشتر شاه و وزیرش فروگذار نمی‌کرد. می‌بینیم که جاسوسان روس و انگلیس در تمام ارکان دربار ناصری رخنه داشتند و هر اقدام شاه را بی تأخیر به اربابان خود گزارش می‌کردند (ص ۲۵۰). می‌خوانیم که چطور انگلیس‌ها ایلات و عشایر را علیه دولت مرکزی تحریک می‌کردند (ص ۲۳۰) و هرگاه که در کار خود به فتوایی نیاز داشتند، روحانیون خدمتکارشان دست به کار می‌شدند.

در عین حال در می‌یابیم که شاه به تلافی شکستی که از انگلیس خورده بود، خشم خود را متوجه مردم نگونبخت ایران کرد. می‌خواست از توده ناراضی زهر چشمی بگیرد؛ می‌خواست پیش از آن که علیه بی‌تدبیری قبلة عالم قدمی بردارند، با اعمالی خثونت‌بار، از جمله مثله کردن برخی از یاغیان در ملاعام و کشیدن اجساد مجرمین در خیابانهای شهر، هرگونه قیامی را در نطفه خفه کند (ص ۳۱۰).

در انصاف علمی مؤلف کتاب همین بس که در ارزیابی از مقام تاریخی ناصرالدین شاه - حتی پس از وصفی چنین دقیق از ناکامیهای شاه در جنگ با انگلیس و پس از ذکری مختصر از ماجرای رژی و توضیح این واقعیت که درست در همان روزهایی که ایرانیان سرمست باده پیروزی در ماجرای رژی بودند، شاه حق تأسیس بانک شاهنشاهی را به انگلیس واگذار کرد، که به گمان آقای امانت، بعد از قرارداد داری، مهمترین موافقت



نامه استعماری تاریخ ایران بود - از مطلق اندیشی و مطلق گوئی حذر می کنند و می گویند سلطنت ناصرالدین شاه مصادف با عصر گسترش بی سابقه امپریالیسم بود. به رغم همه ناکامیها و قراردادهای زبانبار، قبله عالم، به گفته آقای امانت، بالمآل می خواست با پیروی از نوعی سیاست موازنه منفی، دست کم تمامیت ارضی ایران را پاسداری کند و در این کار بزرگ نیز موفق شد. موفقیت او را با شکست خدیو مصر (۱۸۶۳-۱۸۷۶) و سلطان عبدالحمید دوم عثمانی قابل مقایسه می دانند. این انصاف را در ارزیابی ایشان از امیر کبیر و آقاخان نوری هم مشاهده می توان کرد. حتی نوری که به گفته ایشان نزد اغلب مورخان ایرانی «تجسم مطلق خیانت و وطن فروشی ست» (ص ۳۵۰) و آقای آدمیت او را «دزدترین دزدان، رسواترین رسوایان، خائن ترین خائنان»^{۱۴} خوانده، به نظر ایشان یکسره تبہکار نیست. می گویند مردی سیاسی و تیزهوش بود. قدر تاریخی اش در این بود که می خواست برای صدراعظم در برابر شاه استقلالی به وجود آورد (ص ۳۵۰). در یک کلام، تاریخ در دست آقای امانت چویدست تکفیر یا تجلیل نیست؛ اغلب خیر و شر مطلق هم بر نمی تابد؛ وسیله ای ست برای شناختن و شناساندن پیچیدگیهای انسان و روابط اجتماعی.

همان طور که ناصرالدین شاه در نیمه اول حکومتش بیشتر درگیر مبارزه با روس و انگلیس و صدراعظمهای خویش بود، بیست سال آخر سلطتش گرد مسأله رویارویی با تجدد دور می زد. بخش نهم و مؤخره مفصل کتاب قبله عالم گرفته ای ست از مهمترین تحولات نیمه دوم عصر ناصری. در می یابیم که شاه از تجدد بیش از هر چیز تمرکز قدرت خویش را مراد می کرد. تجربه اش با تلگراف، به گمان آقای امانت، مؤید نگاه التقاطی اش به تجدد شد. با تکیه به این دستاورد تکنولوژیک توانست چهره قدرت را در ایران دگرگون کند. پیش از آمدن تلگراف، بعد مسافت مانعی طبیعی در راه بسط سلطه استبدادی حکومت مرکزی بود. قدرتهای محلی چاره ای جز نوعی استقلال عمل نداشتند. با آمدن تلگراف، کارها از لون دیگر شد. هر لحظه قبله عالم می توانست اوامر مطاعش را به رعا یا ابلاغ کند (ص ۴۰۴). متأسفانه تحولات این سالهای حکومت ناصرالدین شاه موضوع اصلی این کتاب آقای امانت نیست. شاید در آینده کار کارستان این کتاب را با اثر پر مایه دیگری درباره نیمه دوم عصر ناصری تکمیل کنند. من یکی که سخت منتظرم.

۲۱ آوریل ۱۹۹۷

گروه علوم سیاسی و تاریخ، دانشکده ترمدم

کالیفرنیا

یادداشتها:

- ۱- در فرهنگ انگلیسی آکسفورد، سوای معانی مترادف "Pivot"، کاربرد سومی هم برای این واژه یافته اند که به عرصه مفاهیم نظامی تعلق دارد و به کس یا کسانی گفته می شود که گروهی سپاهی گرد اومی چرخند. شاید این کاربرد نادر و نامتعارف را بتوان تا حدی نزدیک تر به مفهوم قبله دانست.
 - ۲- برای بحث بسیار زیبایی درباره معنای نماد اسلام، رک. به: Kadarre, Israil. *The Three-Arched Bridge* tr. by John Hodgson. N.Y. 1997. P.121.
 - ۳- برای کتاب آقای امانت درباره جنبش باب رک. به: Amanat, Abbas. *Resurrection and Renewal: The Making of the Babi movement in Iran, 1844-1850*. Ithaca, 1989.
 - ۴- برای نمونه ای از نندهای که بر کتاب آقای امانت نوشته شده، رک. به: Oberling, Piere. "Resurrection and Renewal," in *American Historical Review*. Fall 91, Vol. 96, No.1. PP. 221-2.
 - ۵- برای شرح مفصل آن مجلس، رک. به: هدایت، رضاقلی خان، تاریخ روضه الصفای ناصری. جلد دهم، تهران، ۱۳۳۹، ص ۴۲۳-۴۳۰. عبارات منقول در مقاله را در صفحه ۴۲۳ می توان یافت.
 - ۶- همان جا، ص ۴۲۴.
 - ۷- برای بحث و شرح آن مجلس در نقطه الکاف، رک. به: کاشانی، حاجی میرزا جانی. نقطه الکاف: در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بایه. به سعی و اهتمام ادوارد براون. لیدن. ۱۳۲۸م. / ۱۹۱۰م. ص ۱۳۴-۱۳۸. اشاره به «سوء ادب» حضار در صفحه ۱۳۶ بانتهی است.
 - ۸- همان جا، ص ۱۳۴.
 - ۹- آدمیت، فریدون. امیر کبیر و ایران. تهران، ۱۳۴۸. در زینه مرگ محمدشاه، آقای آدمیت می نویسند: محمدشاه در ششم شوال ۱۲۶۴ (چهارم سپتامبر ۱۸۴۸) مرد. کاردار سفارت انگلیس، فرانت، به وسیله طیب انگلیسی شاه دکتر بل قبلاً اطلاع یافته بود که مرگ شاه در ظرف چند ساعت حتمی است یک مخصوص خود را به تبریز فرستاده و ناصرالدین میرزای ولیعهد را از مرگ پدر آگاه ساخت. کنسول روس در تبریز، آبیچکف، نیز به دستور پرنس دالگوروکی وزیر مختار روس در تهران آن خبر را رساند (ص ۱۹۱).
 - ۱۰- همان جا، ص ۲۲۳. آقای آدمیت می نویسند: «امیر محدودینی بر اختیار مطلق سلطنت وارد ساخت،» اما در عین حال گفته بود، «مجالم ندادند والا خیال کنستیتوسیون داشتم». در مقاله دیگری، همین نکته را به تفصیل بیشتر بررسی کرده اند. رک. به: آدمیت، فریدون. مقالات تاریخی. تهران. ۱۳۶۲. ص ۱۰۱-۱۰۷.
- این نکته را هم بگویم که تفاوت مهم دیگری که میان روایات آقایان آدمیت و امانت به چشم می خورد در زمینه بررسی مسأله باب است. گرچه آقای آدمیت در بحث «داستان باب» (ص ۴۲۲-۴۵۸) به «سیاست قاهرانه» امیر اشاره می کنند و معتقدند «از فرقه ازلای عناصری برخاستند که به بیداری افکار و اندیشه ناسیونالیسم و نهضت ملی مشروطیت خدمت ارزنده ای کردند» (ص ۴۵۸). اما در عین حال می افزایند، «بعد از جنگ جهانی اول» عنصر بهایی چون عنصر جهود، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد [...] از این روست که بهائیان و جهودان در ایران منفقورترین مردم به شمار آیند. در یک کلام، داستان باب با دعوی امام زمانی آغاز گشت و به مرام بیوطنی و اجنبی پرستی انجام پذیرفت.» (ص ۴۵۸) گمانم نیازی به توضیح این نکته نیست که این گونه تکرار اندیشه های قالبی و چنین لحنی، کتابی جدی و تحقیقی را نمی برازد.

۱۱- آدمیت، امیر کبیر و ایران، ص ۲۴.

۱۲- همان جا، ص ۷۱۰.

۱۳- همان جا، ص ۷۲۵.

۱۴- آدمیت، همان جا، ۷۵۹.

بال اسپراکمن

Modern Persian Poetry
edited and translated by Mahmud Kianush
Ware, Herts: The Rockingham Press, 1996
216 pp.

شعر فارسی معاصر
نهیبه و ترجمه از محمود کیانوش
صفحات: ۲۱۶

ترجمه یا تفسیر؟

این مجموعه شامل شعرهایی ست از نیما، توللی، شهنواز اعلامی، ژاله اصفهانی، منوچهر شببانی، احمد شاملو، اسماعیل شاهرودی، فریدون مشیری، سیاوش کسرای، محمد زهری، نصرت رحمانی، بیژن جلالی، سیمین بهبهانی، حسن هنرمندی، هوشنگ ابتهاج، سهراب سپهری، مهدی اخوان ثالث، نادر نادرپور، منوچهر آتشی، یدالله رؤیایی، فرخ تمیمی، بهمن فرسی، محمود مشرف آزاد تهرانی، فروغ فرخزاد، محمود کیانوش، تورج رهنما، شاداب وجدی، میمنت میرصادقی، طاهره صفارزاده، اسماعیل خوبی، منصور اوجی، نعمت میرزازاده، محمد رضا شفیع کدکنی، محمد علی سپانلو، احمد رضا احمدی، اسماعیل نوری علا، مینا اسدی، ژیللا مساعد، علیرضا نوری زاده، میرزا آقا عسکری، حمید رضا رحیمی، اسدالله شعبانی، و بهروز افتخاری.

مقدمه کتاب، تاریخچه ای ست از شعر فارسی که خوانندگان را با سیر ادبیات در ایران آشنا می گرداند و با بیتهایی از رودکی آغاز می شود که به قول مترجم برتری تخیل شاعری و وزن شعر خیلی تکامل یافته شاعر در آنها پیداست.

"They are enough to show the excellence of his poetical imagination and his highly developed prosody" [P.9].

اما شاید خوانندگان انگلیسی زبان که با تحول و تکامل صور خیال و وزنهای شعر فارسی آشنایی ندارند از این عبارت، متوجه نگردند که برتری این شعر در چه چیز است و تکامل و زرش در کجاست.